

به بهانه یک حماسه تاریخی «تیمی» که تکرار نشد

سعید احمدیان

روزنامه نگار

صعود باورنکردنی تیم ملی فوتبال به جام جهانی ۹۸ تبدیل به یک خاطره جمعی برای ایرانیان شده؛ خاطرات شیرین که با وجود گذشت ۲۶ سال از آن مسابقه عجیب در ورزشگاه ملیورن سیتی، هنوز هم ناخودآگاه خیلی از هواداران با یادآوری آن، گل از گل شان می‌شکند. خاطره‌ای که نه تنها هواداران فوتبال بلکه مردم ایران را به وجد آورد و برای شادی و پایکوبی به خیابان‌ها کشاند. از آن ظهر تاریخی که پس از سوت پایان ساندرو پیل، حمید استیلی اشک‌ریزان داور

مجارستانی را در آغوش کشید و فوتبال ایران پس از ۲۰ سال دوباره توانست راهی جام جهانی شود، نزدیک به سه دهه می‌گذرد و فوتبال در این مدت ۴ بار دیگر هم راهی جام جهانی شده، با این حال هیچ‌کدام از صعودهای بعدی نتوانست هیجان و شوری که تساوی برابر استرالیا و گرفتن بلیت صعود به فرانسه به وجود آورد را تکرار کند.

گرچه شکل حماسی صعود به جام جهانی ۹۸ در ماندگاری این نسل سهم زیادی داشت تا شیرینی و حس غروری که از بغل پای خداداد عزیز می‌آید با آن گزارش ویژه جواد خیابانی هنوز زیر زبان مان باشد. این سکه اما دور دارد؛ روی خوش آن، تیمی

پرستاره و اسم و رسم‌دار از خط دروازه تا نوک حمله بود؛ تیمی که همچنان نسل طلایی فوتبال ایران نامیده می‌شود و در ۲۶ سال گذشته زمانی نبوده که تیم‌های ملی از لحاظ کیفی و محبوبیت به آن تیم نزدیک شوند. نسلی که با حداقل‌ها، نتوانستند روزی را در تاریخ فوتبال ایران ثبت کنند که با وجود گذشت نزدیک به سه دهه، همچنان خاطره آن زنده است.

روی تلخ سکه اما آنجاست که با وجود گذشت ۲۶ سال هنوز هیچ کدام از نسل‌های تیم ملی نتوانسته که مشابه آن اتفاق را تکرار کند. با توجه به دوبرابر شدن سهمیه‌ها، تیم ملی گرچه راحت‌تر و کم‌درستر راهی



جام جهانی شده اما هیچ‌کدام از تیم‌های نسل بعدی نتوانسته‌اند خاطره‌ای بسازند که حماسه ملیورن زیر سایه آن محو شود! علاوه بر مقایسه بازیکنان دو تیم (تیم ۹۸ میلادی و تیم فعلی)، نتایج هم نشان می‌دهد که تیم ملی فعلی همچنان پشت سر نسل طلایی ۹۸ است. تازه بودن نوستالژی ۸ آذر ۷۶، گویای این واقعیت است که تیمی که در ملیورن سیتی با شگفتی‌سازی، آخرین بلیت جام جهانی فرانسه را با ثبت تساوی برابر استرالیا رزرو کرد، به زعم بسیاری جلوتر از سایر تیم‌های ما در ادوار مختلف جام‌های جهانی است.



در حال ساختن یک رؤیاست.

الکس توپین: از معدود بازیکنانی که آن روزها در استرالیا بازی می‌کرد. یکی از باسابقه‌ترین بازیکنان این کشور که نزدیک به ۱۰۰ بار پیراهن کانگوروها را پوشید. او این روزها در سیدنی زندگی می‌کند و در پنج سال گذشته مدیر فنی تیم فوتبال نیوساوت ولز بوده است. **استن لازاریدیدیس:** وینگر چپ خلاق که در آن عصر پاییزی حساسی آرامان داد و پایه‌گذار گل دوم استرالیا شد، برای وستهام بازی می‌کرد و سال ۲۰۰۶ از تیم ملی خداحافظی کرد. او این روزها به عنوان یک تاجر در چند شرکت کار می‌کند و می‌گوید به هیچ وجه قصد سرمایه‌گذاری در فوتبال را ندارد. در توئیتر کمی فعال و البته معتقد است به عنوان یکی از اولین بازیکنان استرالیایی که به خارج از کشور رفت راه را برای بقیه باز کرده است.

کرگ فاستر: ۵۴ ساله، مدافعی که برای پورتموث و کریستال پالاس بازی کرد، سال ۲۰۰۰ از تیم ملی رفت و حالا در رسانه‌ها فعال است. فاستر در اقتصاد فوتبال فوق‌لیسانس گرفت و همینطور در رشته حقوق مدرک لیسانس دریافت کرد. مدتی مدیر اجرایی و مدیر تجاری تیم‌های فوتبال شد اما شاید بتوان او را خاص‌ترین چهره این تیم عنوان کرد. لازاریدیدیس این روزها بخش زیادی از زندگی‌اش را صرف پناهندگان کرده است، از پیگیری حقوق بومیان تا نگرانی برای محیط‌زیست و تغییرات اقلیمی...

رابی اسلیتر: او را ببینید بعید است بشناسید؛ موهای ریخته، اضافه وزن، کت و شلوار رسمی. به عنوان کارشناس در برنامه‌های تلویزیونی ظاهر می‌شود. او بعد از پایان دوران فوتبال زندگی‌نامه‌اش را در کتابی با عنوان «راه سخت» نوشت. در یک برنامه تلویزیونی هم با هری کیول درگیر شد و حسابی از خجالت هم درآمدند!

ند زلیج: وقتی مقابل ما بازی می‌کرد عضو تیم مونیخ ۱۸۶۰ بود؛ بازیکنی که در نوع خودش یک مارکوپولو بود، در استرالیا، آلمان، انگلیس، فرانسه، ژاپن، اتریش، هلند و حتی گرجستان هم بازی کرد. زلیج بیشتر در آلمان ساکن است، گاهی در تلویزیون به عنوان کارشناس

بازخوانی اتفاقات یک شب تکرارنشده

جشن بدون کارت دعوت!

حسین باقرشاهی

روزنامه نگار

کریم باقری... دایی... یک فرصت خوب... حالا پشت مدافعان... خداداد عزیز... توی دروازه، توی دروازه... گل، گل برای ایران... خداداد عزیز... این جملات را به یاد دارید؟ اصلاً مگر می‌شود آنها را فراموش کرد؟ آنها حالا بخشی از حافظه ما شده‌اند، شاید بخشی از خاطرات را فراموش کنیم اما روزی که دوباره حس غرور کردیم را هرگز!

آن روزها مثل این روزهای مان نبود، حال مان خوب بود و چشم‌مان به ساق‌های ۱۱ مردی که درون زمین می‌دویدند. همان قدر که فکر کردن به صعود با بردن استرالیا در ورزشگاه خانگی‌اش شیرین بود، ترس از دست دادنش با تلخی چندبرابر همراه بود. در بازی‌هایی مقابل استرالیا هر دو روی سکه را دیده بودیم؛ از شکست در مقدماتی جام جهانی ۷۴ و تلخ‌ترین پیروزی تیم ملی ایران در ورزشگاه آزادی تا پیروزی در مقدماتی جام جهانی ۷۸... می‌گویند هنگامی که چیزی را دوست داشته باشید، می‌ترسید آن را از دست بدهید و وقتی ترس از دست دادن چیزی را داشته باشید، آن را از دست می‌دهید...

صعود به جام جهانی بعد از ۲۰ سال چیزی بود که عاشقانه دوستش داشتیم و برای رسیدن به آن در روزهای پاییزی در فصلی که به از دست دادن در آن عادت داریم باید استرالیا را شکست می‌دادیم.

در بازی رفت بازی با تساوی یک بر یک به پایان رسیده و همه چیز به بازی برگشت کشیده شده بود. جو سنگین ورزشگاه، ترس از حذف یا هر چیز دیگری باعث شد آن قدر بازی را بد شروع کنیم که در همان ابتدا احمدرضا را با آتوریو ویدمار رودروی هم ببینیم. می‌دیدیم که بازیکنان از دادن یک پاس ساده هم عاجز بودند. استن لازاریدیدیس به راحتی از سمت چپ نفوذ می‌کرد و با ارسال هایش دروازه‌مان را تهدید می‌کرد اما انگار نه انگار، تیم ملی به یک تلنگر نیاز داشت، به یک اتفاق که همه متوجه شوند قرار نیست اتفاق بدی رخ دهد و فقط کافی است بدون استرس بازی کنند. در چنین شرایطی شاید دیگر مسائل فنی خیلی تأثیرگذار نباشد و همه چیز در سایه روحیه قوی بازیکنان قرار می‌گیرد، خونسردی عایدزاده دقیقاً همان چیزی بود که می‌خواستیم، هر مهر احمدرضا شوکی بود به بازیکنان تا بفهمند هنوز هیچ چیز تمام نشده است.

در دقیقه ۳۲ بود که هری کیول گل اول کانگوروها را به ثمر رساند. هرچند عقب بودیم اما باور داشتیم یک گل را می‌توانیم جبران کنیم. هرچند

بازنده به رختکن رفتیم اما امیدوار بودیم... دقیقه ۳ از شروع نیمه دوم، این بار آتوریو ویدمار بود که گل دوم را به ثمر رساند. درحالی که ورزشگاه کریکت مملو از فریاد شادمانی حریف بود، در ایران میلیون‌ها نفر پای تلویزیون‌های خود بهت‌زده خوشحالی ویدمار را تماشا می‌کردند.

۲ گل عقب بودیم، بازی در زمین حریف بود و بازیکنان مان ناامید به نظر می‌رسیدند ولی به آن نسل ایمان داشتیم، به آن نسلی که وجودشان را برای پیروزی تیم ملی می‌دادند، به آن نسلی که می‌دانستند ارزش پیراهن تیم ملی چیست، به همان نسلی که از دل جنگ و خون بزرگ شده بودند و نمی‌خواستند تسلیم شوند حتی اگر شده ایستاده بمیرند. البته کم کم در حال ناامید شدن بودیم که دیوانه استرالیایی به سمت دروازه ایران حمله‌ور شد و تور دروازه را پاره کرد. توقف در بازی و حرکات نمایشی احمدرضا عابدزاده، روحیه را به تیم ملی و امید تضعیف شده را به مردم برگرداند.

دقیقه ۷۱ بود، خداداد عزیز حرکتی انفرادی را آغاز کرد اما توپ توسط مدافعان حریف قطع شد، تمامی تلاش کرد حرکت خداداد عزیز را ادامه دهد ولی دو مدافع اجازه پیشروی به او را ندادند، با این حال در شلوغی محوطه جریمه توپ به خداداد عزیز رسید و او توپ را به کریم باقری داد تا باقری با ضربه‌ای به دروازه حریف یکی از گل‌ها را جبران کند. حالا کمی خوشحال‌تر و امیدوارتر بودیم.

روز شنبه بود ولی تمام ایران در تک تک خانه‌ها، ادارات و شرکت‌ها چشم به تلویزیون دوخته بودند. دست‌های مادرانی در خانه رو به آسمان بود و پسرانی از جنس مردم در میدان نبرد، نفس‌هایی در خانه‌ها حبس بود و عده‌ای در حال جنگیدن تا آخرین نفس، بلند پروازی‌هایی در ذهن ایامان خطور می‌کرد و عده‌ای در حال نبرد برای تحقق رؤیاهای یک ملت... گاهی نمی‌دانید مشغول انجام چه کاری هستید ولی آنچه انجام می‌دهید، بهترین کار است. به این می‌گویند: «الهام»

دقیقه ۷۵ بود، علی دایی باسی در عمق برای خداداد عزیز ارسال کرد، خداداد عزیز هم شاید درست مثل خیلی از ماها بارها در زندگی‌اش دچار تردید و شک‌هایی شده بود اما آن لحظه می‌دانست چه چیزی می‌خواهد. غزال تیزپا با تمام سرعتی که می‌توانست توپ را برداشت و دوید. آنقدر دوید که این بار نه مدافعان استرالیا و نه هیچ‌کس دیگر نتوانند او را متوقف کنند، وقتی به یک قدمی تحقق رؤیای یک ملت رسید و مقابل مارک بوسنیچ قرار گرفت، ضربه‌اش را به شکلی زد که این بار بوسنیچ و ۸۰ هزار تماشاگر آن را فقط از نزدیک تماشا کنند. حالا این ما بودیم که دوست داشتیم سوت پایان بازی به صدا دربیاید. آن دقیق پایانی مثل چند سال گذشت اما تمام وقایع لحظه به لحظه در ذهن مردم مانده، از تعویض تمامی که ظهر بازی به هم‌بازیانش گفته بود: «من این تیم را به جام جهانی می‌برم» تا رفتار عجیب حمید استیلی که از خوشحالی ساندرو پیل را به آغوش کشید!

حالا ایران به جام جهانی رفته بود، سرود ملی‌مان را هو کردند، تور دروازه‌مان را پاره کردند اما این ایران بود که در پایان راهی فرانسه شد. مردم بدون کارت دعوت، بدون فراخوان، بدون تبلیغات به خیابان‌ها ریختند، انگار ایران دوباره متولد شده بود...



برای ستارگان ایران در آن دیدار آرزوی سلامتی می‌کنیم و روح درگذشتگانی چون مهرداد میناوند عزیز که در آن سفر با تیم ملی بود و علی اصغر مانوسفر سرپرست تیم هم در آرامش ابدی. به امید تکرار روزهایی چون ۸ آذر که دوباره با شادمانی خیابان‌ها را فتح کنیم...